

خطاب به کادرها، اعضا و هواداران صادق و انقلابی "حزب توده ایران"

رفقای صادق و انقلابی! دیگر "راز مگو" نمی‌نست و همگان می‌دانند و ماتودهای ما بهتر از هر کسی، که حزب توده را بحرانی ژرف و همه جانبه و در تمامی عرصه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی در برگرفته است. همه این نمایشات از قبیل "پلنوم نوزده و کنفرانس ملی" بیشتر اوج بحران و درماندگی "گردانندگان" و "رهبری" این حزب را نشان می‌دهد تا غلبه بر بحران را.

ما تدوین کنندگان این بیانیه، که مدتی نه چندان کم در این حزب فعالیت داشتیم، در "پلنوم نوزده کمیته مرکزی حزب توده" بدون حضور خود ما از حزب توده "اخراج" شدیم و این "اخراج" در "کنفرانس ملی" به رأی گذاشته شده و به اتفاق آراء تأیید گشته است! قطعنامه "پلنوم نوزده" که به تصویب "کنفرانس ملی" هم رسیده است علت "شرکت ندادن" ما را در پلنوم کمیته مرکزی حزب توده "افشاء غیرمسئولانه اسرار حزبی" دانسته و حضور ما را در پلنوم "ضرورتشخصی نداده" است.

"گردانندگان" و "رهبری" پلنوم و کنفرانس مسئله را درست فهمیده‌اند ولی ریاکارانه و شایدانه برخورد کرده‌اند. علت اخراج ما فقط و فقط این بوده که ما به "اسرار حزب" وقف یافته بودیم و حاضر نبودیم این "سُر" را بخاطر موقعیت، مقام و امتیاز و... با خود مان به‌گور ببریم و به طبقه کارگر و جنبش کمونیستی میهن مان خیانت کنیم. واقعیت این است و جز این نیست.

ما در اینجا وارد بحث اساسنامه‌ای نمی‌شویم و اصولاً به این نوع بحث‌های حاشیه‌ای و فرعی در رابطه با حزب توده اعتقاد نداریم.

ما نظر خود مان را بطور نسبتاً فشرده در بیانیه توضیح داده‌ایم. فقط در اینجا لازم می‌دانیم چند نکته‌ای را طرح کنیم: ممکن است برخی از رفقا سؤال کنند که شما از کسی و چگونه به این مواضع رسید‌ه‌اید و حالا تصمیم دارید چکار کنید.

اینکه چکار می‌خواهیم بکنیم، این را ما به تنهایی تصمیم نمی‌گیریم. این تصمیم را با شرکت همه رفقای سالم و انقلابی خواهیم گرفت.

اما اینکه چگونه به این مواضع رسیده‌ایم: واقعیت این است که بریدن از این "حزب" برای ما مثل هر توده‌های سنتی دیگر آسان نبوده، آخر ۱-۱۰ سال جوانی و تمام انرژی خود را پای این حزب گذاشته بودیم و در واقع پیوند سیاسی و احساسی - عاطفی محکمی ما را به این "حزب" می‌بست. ما از توده‌های دورانی قبل از انقلاب ۵۷ و از مدافعین مشی و سیاست خیانت بار حزب توده در بعد از انقلاب بودیم.

ما پس از پیورش به حزب و حتی در "پلنوم ۱۸" حزب توده نیز هنوز کم و بیش اسپر

توهامات القائی حزب توده و تقریباً توجیه‌گر سیاست حزب پس از انقلاب بودیم، البته در همان پلنوم مصر بودیم که باید شکست حزب بطور جدی ریشه‌یابی گردد که "رهبری" به این دلیل که "اسناد و مدارک لازم را نداریم و زود است" زیربار نرفتند.

ما تنها در زمینه مسئله رهبری بود که با "رهبری" سرآشتی نداشتیم. استدلال ما خیلی ساده و روشن بود: آنهایی که چهل سال دور از کشور و به شکل منفعل و غیرسیاسی و حل‌شده در جوامعی که در آن زندگی کرده‌اند - حتی پس از انقلاب، علی‌رغم مصوبه پلنوم ۱۶ حزب توده در بعد از انقلاب، حاضر به برگشتن به "میهن خود" نبودند - نمی‌توانند در "رهبری" هیچ سازمان ایرانی قرار گیرند.

خود شرکت در "پلنوم ۱۸"، ۳ سال زندگی در "مهاجرت" و هر روز این سه سال شاهد اعمال و کردار "رهبری" و روابط حاکم بر این حزب شدن، و شناخت مسائل پشت پرده و آشنائی عمیق‌تر با منشاء نکبت و ذلت احزابی مثل حزب توده ما را تکان داد و به فکر واداشت.

ما دیگر نمی‌توانستیم همین‌طور تن به قضا و قدر بدهیم و به بی‌پرنسیبی تمکین کنیم. در مقابل قدرت بی‌پرنسیپ تسلیم نشدیم و بسیار آگاهانه و جانبدار راه خودمان را از راه حزب توده جدا کردیم.

اگر آقایان اخراج ما را از حزب توده تازه به "پلنوم و کنفرانس ملی" شان آوردند، ما خود از مدت‌ها پیش رابطه خود را از این گنداب متعفن بریده و آن را نفی کرده بودیم ولی هنوز به مواضع روشن و دقیق نرسیده بودیم.

اوایل ما نیز به مانند اکثر توده‌ای‌های مخالف امید داشتیم که سازمان (اکثریت) پس از مشاهده افتضاحات و کثافت کاری‌های حزب توده، از سرنوشت حزب توده عبرت گیرد و خود را از چنگ بختک حزب توده نجات دهد و بطور جدی و صادقانه به انتقاد از شی و سیاست خیانت‌بار سازمان در بعد از نزدیکی به حزب توده، بنشیند و به چپ انقلابی بپیوندد. متأسفانه چنین نشد. سازمان (اکثریت) خودش را برای مهاجرت دور و دراز آماده کرد و بخاطر کسب "وجهه بین‌المللی" به منافع طبقه کارگرو جنبش کمونیستی ایران پشت نمود و روز به روز بیشتر با حزب توده "همخوی" تر شد و بالاخره در "کنفرانس ملی حزب پرافتخار و طراز نوین طبقه کارگرایران" هیئتی به سرپرستی نگهبان اربعنوان میهمان و ناظر و سازمان برادری که عنقریب با حزب توده وحدت "همه‌جانیه" خواهد کرد، شرکت می‌کند، و از دیدن آنهمه "کادر انقلابی و برجسته جنبش کمونیستی" ذوق زده می‌شود و به صفری، لاهرودی و خاوری تبریک می‌گوید که موفق شدند با دعوت اینهمه "انقلابی" به "کنفرانس ملی" بحران حزب توده را علاج کنند.

رفقای عزیز! ما نه تنها با حزب توده بلکه با مجموعه طیف توده‌ای مرزبندی

کرده‌ایم . ما ذره ذره به این مواضع رسیده‌ایم . بیانیه شما را با سمت و سوی حرکت ما آشنا خواهد کرد .

بنظر ما بحران حزب توده را نه با ماندن در درون حزب توده و مبارزه درون حزبی می‌شود حل کرد ، و نه با پیوستن به فدائیان (اکثریتی) می‌توان از بحران حزب توده گریخت ، و نه وحدت حزب و سازمان کارساز است ، و نه علم کردن چیزی بنام حزب توده " سالم سازی و احیاء شده " در مقابل دکان حزب توده سنتی ره به جایی خواهد برد ، این ره جز هرزدادن و گمراه کردن نیروهای سالم ثمری ندارد . بنظر ما راه‌برون رفت از بحران حزب توده ، طرد حزب توده و تفکر توده‌ای و در پیوستن به چپ انقلابی و تلاش در راه وحدت رزمنده آن است .

اینک چپ ایران در مرحله هویت یابی و شکل‌گیری است :

طیف توده‌ای با برنامه بورژوا و فرمیستی و با بیماری‌های مزمن علاج ناپذیر با وحدت سازمانی حزب توده و سازمان (اکثریت) — که استخوان بندی این طیف را تشکیل می‌دهد — " یکپارچه " تر خواهد شد ؛

پس از شکست انقلاب ، گرایش سوسیال دموکراسی در درون جنبش چپ رشد می‌کند و کثافت کاری‌های حزب توده نیز در کشور ما آن را تقویت می‌کند ؛

در مقابل این جریانات منحرف ، چپ انقلابی (مانند سازمان کارگران انقلابی ایران (راه‌کارگر) و . . .) قرار گرفته که در مقابل تمام انحرافات ایدئولوژیک و جبروی‌های تشویک‌ایستاده است . وظیفه انقلابی و کمونیستی حکم می‌کند که توده‌ای‌های سالم و صادق و انقلابی و رفقای چپ اکثریتی (منظور کادرها و اعضا صادق در درون سازمان (اکثریت) است که با " رهبری " در غلغله به آغوش حزب توده که اوتوریته " رهبری " حزب توده را پذیرفته است ، سرآشتی ندارد) حرکت خودشان را همسو و هم جهت با آن قرار دهند .

علت اینکه ما این بیانیه را هنوز نشر بیرونی نمی‌دهیم این است :

۱ — نظرات و برداشت‌های خودمان را قبل از هر عمل مشخص و جد آگانه‌ای ، با رفقای صادق و انقلابی دیگر در میان بگذاریم و با تبادل نظر با همدیگر به نظر واحد برسیم ؛

۲ — نظر ما این است که ما توده‌ای‌های مخالف حزب توده ، بطور منسجم و بعنوان بخشی از " حزب توده ایران " (ما توده‌ای‌ها سالها در یک مجموعه کار کرده‌ایم و علائق زیادی ما را به هم پیوند می‌دهد) عمل کنیم . زیرا حرکت همگام و منسجم ما کارآئی بیشتری دارد و تأثیر مثبت تری می‌تواند بر روی جنبش چپ بگذارد ؛

۳ — بخاطر متلاشی شدن سازمان‌های حزبی در داخل ، شرایط ترور و اختناق حاکم بر میهنمان ، مهاجرت گسترده و وسیع توده‌ای‌ها که در همه جهان پخش‌اند و همچنین شرایط ویژه خود ما تدوین کنندگان این بیانیه، باعث شد که نتوانیم با تعداد بیشتری از

رفقا مصلحت و مشورت کنیم ؛

پس از وصول نظرات و پیشنهادات رفقا ، در اولین فرصت ممکنه باید به اتفاق کادوها و اعضاء سالم ، صادق و انقلابی گرد هم آئیم و بطور کامل د مکرراتیک و رفیقانه و با اتکاء به خرد جمعی رفقا ، نحوه و شیوه برون رفت از بحران حزب توده را به بحث بگذاریم تا خود رفقا تصمیم قطعی و نهائی را اتخاذ کنند .

بادرودهای کمونیستی

محمد آزادگر — حسین انورحقیقی — سعید مہراقدم

رفقا می توانند با آدرس زیر با ما تماس داشته باشند و نظرات و پیشنهادات خودشان را در اولین فرصت با ما در میان گذارند .

Postfach 410109

53 Bonn 1

West Germany

I - نگاهی کوتاه به تاریخ و موجودیت حزب توده

تاریخچه حزب توده د و دوره را شامل می‌شود: دوره‌ای که حزب توده یکی از احزاب سیاسی ایران بوده و بمثابة مدافع منافع طبقات و اقشاری از این جامعه عملکرد داشته است، و دوره‌ای که دیگر بمثابة یک حزب موجودیت و عملکرد نداشته، بلکه فقط و فقط " مترجم فارسی " بازرگانی خارجی و دیپلماسی دولت‌های سوسیالیستی با ایران بوده است.

دوره اول: از سال ۱۳۲۰ (حزب توده در سال ۱۳۲۰ در جریان جنگ جهانی دوم تشکیل شد، چگونگی تأسیس آن، نام و برنامه و جهت اصلی فعالیت اولیه آن، که اساساً ضد فاشیستی بود، همگی متأثر از ائتلاف اتحاد شوروی با دولت متفق علیه دولت محصور و در چهارچوب ائتلاف ضد فاشیستی کمینترن بود.) تا تلاشی شدن این حزب و آغاز دوران موسوم به " مهاجرت سوسیالیستی " را دربرمی‌گیرد. در این دوره، حزب توده در داخل کشور ریشه و پایه اجتماعی داشت، خواسته‌های طبقات و اقشاری از سکنه این کشور را نمایندگی می‌کرد و از پایه اجتماعی خود تأثیر می‌پذیرفت. حزب توده که در دوره اول، بمثابة یک حزب مترقی چپ و دمکراتیک، منافع دمکراتیک کارگران، دهقانان و روشنفکران ترقیخواه را بیان می‌کرد و در میان آنان نفوذ گسترده‌ای داشت، علیرغم چپ و راست زدن‌ها و خطاها و انحرافات کوچک و بزرگ، روی هم رفته منشاء خدمات بسیاری در زمینه گسترش سازماندهی جنبش اتحادیه‌ای کارگران، تشکل‌های دمکراتیک و ترویج فرهنگ مترقی و اندیشه‌های دمکراتیک و سوسیالیستی در ایران شد که با در نظر گرفتن عقب ماندگی همه جانبه ایران فتودالی و نیمه مستعمره، خدماتی ارزنده بوده‌اند.

دوره دوم از تاریخچه حزب توده که بیش از سه چهارم از حیات آن را تشکیل داده است، از " مهاجرت سوسیالیستی " یا عبارت درست‌تر، با فرار رهبران حزب توده به کشورهای سوسیالیستی آغاز شده است. شاخص اساسی این دوره، نه مهاجرت، بلکه استعفا از کارکرد یک حزب طبقاتی (هر طبقه‌ای که می‌خواهد باشد) و تبدیل شدن کامل به " بازوی " ایرانی " دیپلماسی دولت اتحاد شوروی در ایران و عدم حساسیت و تأثیر پذیری جزو در قبال دیپلماسی این دولت بوده است - و با چنین شاخصی، سالهای با زنگشت از مهاجرت به ایران و حمایتگری از رژیم ولایت فقیه را نیز باید جزو دوره دوم از حیات حزب توده به حساب آورد.

پس از کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد - که انحرافات، اشتباهات و اهمالکاری‌های حزب توده، زمینه‌های موفقیت کودتا را بسیار تقویت کرده بود - رهبری حزب، توده‌خیزی را به دم تیغ داده، زندانیان توده‌ای را به ندامت و تسلیم تشویق کرده و با خالی کردن میدان مبارزه به کشورهای سوسیالیستی پناه برد. تلاشی شدن تشکیلات حزب بدست

فرمانداری نظامی (که با راهنمایی د اوظلبانه پلیس توسط خائنینی چون دبیر کل کمیته مرکزی حزب - دکتر محمد بهرامی - به شبکه‌ها و خانه‌های لو نرفته تکمیل می‌شد) و ازمیان رفتن اعتماد مردم نسبت به این حزب در اثر تسلیم طلبی و خیانت رهبران دستگیر شده و سپس فرار باقی مانده رهبران ، ندامت های نفرت انگیز و همکاری بی‌شرمانه برخی از رهبران دستگیر شده با پلیس ، انتشار روزنامه " عبرت " ارگان نامد مین تسوده‌ای که زیر نظر پلیس زندان تهیه شده و در سطح کشور توزیع می‌گشت ، به اضافه اشتباهات مهلک حزب توده در جریان نهضت ملی شدن نفت و در قبال دولت صدق ، سبب شدند که این حزب پایه اجتماعی و نفوذ خود را در میان طبقات و اقشار گوناگون از دست بدهد . از آن پس ، تشکیلات حزب توده بعد از دستگیری روزبه و یارانش ، که بی ارتباط با کمیته مرکزی و مستقل از آن عمل می‌نمود ، اساسا چیری جز سازمان مهاجرین این حزب در کشورهای سوسیالیستی نبوده و تا بازگشت مجدد به ایران ، آنچه در رابطه با حزب توده در ایران شکل گرفته ، عمدتا یا بدست ساواک ، یا تحت کنترل آن بوده و نقشی جز دام گستری برای نیروهای مخالف رژیم نداشته است . در سالهای دهه پنجاه عناصر و گروههای پراکنده ای که به ابتکار خود و مستقل از رهبری حزب ، در ایران بوجود آمده تا آنجا که تماس ضعیف تر با رهبری در خارج کشور داشتند یا فاقد هرگونه تماسی بودند عملا دام بیشتری داشته و نسبت به چهارچوب برنامه‌ای حزب در آن دوران رادیکالتر عمل می‌کردند .

تاریخ بیش از ربع قرن " مهاجرت سوسیالیستی " رهبران بی‌رهرو حزب توده چیزی جز تاریخ قطع رابطه با مردم ایران ، بیگانگی با واقعیات این کشور ، بریدگی از جنبش ، و تاریخ حیات درونی حزب ، چیری جز تاریخ منازعات قدرت طلبانه ، دسته‌بندی‌ها ، زد و بندها ، پرونده‌ساری‌ها ، حق‌السلوک گرفتن‌ها و انتقام کشی‌های اعضای کمیته مرکزی علیه یکدیگر نبوده است . نزدیک به تمامی پلنوم‌های کمیته مرکزی ، بی ارتباط با مسائل ایران و عمدتا بر محور منازعات باند‌ها و برای تصفیه حساب‌های متقابل ، و حتی برخی از آنها خصوصا به منظور بررسی افتضاحات رسوائی‌آوری که افراد رهبری حزب توده بالا می‌آوردند فراخوانده شدند .

ثمره عملی و ماحصل نهائی موجودیت سیاسی حزب توده ، در دوران " مهاجرت " عبارت بوده است از حذف شعار مرگ بر رژیم کودتا و در پیش گرفتن سیاست تأئید آمیز نسبت به رژیم شاه و تأئید " انقلاب سفید " امپریالیستی - ضد د مکراتیک شاه به پاس خرید های صنعتی و نظامی وی از اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی ، و تخطئه انقلابیون تحت عنوان " چپ‌گرایان و ماجراجویانی " که از دیدن تحولات مثبت اقتصادی و اجتماعی کشور و نتایج ادعائی " سیاست مستقل و ملی " شاه و " درک دیالکتیکی رابطه رفروم و انقلاب " عاجزند ، و در دوره بازگشت به ایران ، این ثمره و ماحصل ، عبارت بوده است از حمایت

همه جانبه و تا به آخر از رژیم ارتجاعی ، ضد مردمی و سرکوبگر ولایت ققیه به امید تشویق آن به نزدیکی سیاسی به دولت های سوسیالیست و گسترش خرید های تجاری و نظامی از آنها ، محکوم ساختن مبارزات انقلابی و د مکراسی طلبانه کارگران ، زحمتکشان و خلقهای ایران تحت عنوان " تحریکات امپریالیسم " و همکاری و همدستی ضد انقلابی با رژیم تاحد جاسوسی برای شناسائی و سرکوب نیروهای کمونیست ، د مکران انقلابی و ضد امپریالیست ، تحت عنوان " گروهک های سیاساخته و آمریکا پر داخته " ، و جعل تاریخ واقعی جنبش کارگری ایران و بویژه حزب برای گمراه سازی اذهان نسل جوان ایران .

حاصل موجودیت و ارمغان حزب توده در دوره دوم از تاریخ خود برای ایران ، بجز خیانت به طبقه کارگر ، ضربه بر انقلاب و د مکراسی و بر مبارزه ضد امپریالیستی حقیقی چیز د یگری نبود ه است ، و از آنجا که حزب توده تمامی این خیانت ها و ضربه زدن ها را بنام کمونیسم ، بنام منافع ارد و گاه سوسیالیستی و به عنوان حزبی مورد تأیید و پشتیبانی از جانب احزاب کمونیست و دولت های سوسیالیست مرتکب گشته است ، در لطمه زدن به حیثیت و اعتبار کمونیسم و د تعمیق و گسترش بی اعتمادی و بد بینی نسبت به کشورهای سوسیالیست و انترناسیونالیسم پرولتری در ایران بیش از بورژوازی ، ارتجاع و امپریالیسم نقش داشته و موجودیت و عملکرد آن ، بهترین وسیله برای تبلیغات ضد کمونیستی و ضد شوروی توسط آنان بوده است .

ندامت مفتضحانه و زانور دن ذلت بار رهبران دستگیر شده حزب توده در شرایطی که نوجوانان و کودکان ایران گاه حتی بی آنکه نام خود را اعتراف کنند با سر بلندی و غرور از د الان های صعب شکنجه به استقبال مرگ شرافتمندانه می روند ، نه تنها پوشالی بودن " پهلوان " هائی چون کیانوری و " دانشمندان " چون طبری را آشکار کرد ، بلکه یک بار د یگر همچون ۲۸ مرداد سال ۳۲ عفونت متراکم درد ستگاه رهبری کرم خورده حزب توده را بیرون ریخت ، و این ، آخرین پرده و گویاترین پرده از موجودیت و تاریخچه حزب توده و سرنوشت مکرر و محتوم آن بود .

II - مشی حزب توده پس از انقلاب

محورهای اصلی مشی حزب توده پس از انقلاب بهمن برخروط زیر مبتنی بوده است:

۱ - تفکیک مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه برای دموکراسی و از مبارزه طبقاتی و در تقابل قرار دادن آنها :

حزب توده معتقد بود که انقلاب ایران یک انقلاب ملی است و تضاد عمده در جامعه ، میان خلق و امپریالیسم است . برای آنکه مبارزه برای آزادی های دموکراتیک و مبارزه علیه سرمایه در دستور قرار گیرد ، ابتدا باید مبارزه ضد امپریالیستی به پیروزی کامل و بی بازگشت دست یابد و بدین معنی ، مبارزه علیه امپریالیسم ، اولویت دارد . حزب توده بر این عقیده بود که پافشاری بر مطالبات دموکراتیک و همچنین دامن زدن به مبارزه طبقاتی یک عمل انقلابی - نمایانه و چپ گرایانه است که مبارزه ضد امپریالیستی را از اولویت می اندازد ، در راه پیشرفت و پیروزی آن کارشکنی و مانع تراشی می کند ، در صفوف نیروهای ملی و ضد امپریالیست شکاف و تفرقه می اندازد ، و مآلا به سود امپریالیسم تمام می شود . برپایه چنین تحلیل سراپا نادرستی ، حزب توده ضمن تشویق سازش طبقاتی به منظور حفظ وحدت ملی در مقابل امپریالیسم ، سیاست تخطئه مبارزات طبقات و اقشار گوناگون مردم برای دموکراسی ، مسکوت گذاشتن و حتی انکار تعرضات رژیم اسلامی به آزادی های دموکراتیک در سطح جامعه ، و نیز سیاست معاشات و مدارا نسبت به تعرضات مورد رژیم به آزادبهای قانونی و پذیرفته شده خود حزب توده را پیشه کرد و این سیاست را تا آنجا با پیگیری تعقیب نمود که پس از دستگیری اکثریت اعضای کمیته مرکزی و هیئت سیاسی و قلع و قمع کامل حزب ، باقیمانده کمیته مرکزی طی اطلاعیه ای رسمی اعلام داشت که علیرغم آنچه پیش آمده است ، حزب توده کماکان به حمایت خود از خط ضد امپریالیستی امام و از جمهوری اسلامی ادامه خواهد داد . حزب توده تا بدینجا به تقابل مبارزه برای دموکراسی با مبارزه ضد امپریالیستی باور داشت که به تأیید و تهنیت سرکوب های خشن و خونین اکتفا نکرده و دستور شناسائی و معرفی مخالفین رژیم را صادر نمود ، برای دستگاههای امنیتی رژیم جاسوسی کرده و دوسرکوب انقلابیون با ارگان های سرکوبگر رژیم همدستی و همکاری کرد .

۲ - حمایتگری و دنباله روی :

حزب توده پس از انقلاب بهمن ، نه به عنوان یک حزب با برنامه کسب قدرت حاکمه سیاسی ، بلکه صرفاً به عنوان یک حزب حمایتگر وارد میدان شد و تا به آخر با چنین خط مشی بی به فعالیت پرداخت . سبب این امر آن بود که حزب توده به تبعیت از تئوری های صد درصد رویزیونیستی - تئوری هایی که در حیطه عمل و تجربه در سراسر جهان ، بدون هیچ استثنائی با شکست فاجعه بار مواجه گشته اند - معتقد بود که دوران نوینی در جهان پدید آمده

است که به پرولتاریای کشورهای "جهان سوم" امکان می دهد تا رهبری خود را در انقلابات د مکراتیک و ضد امپریالیستی و همچنین رسالت خود را در انتقال جامعه از ماقبل سرمایه داری و یا از سرمایه داری به سوسیالیسم ، به خرد بورژوازی تفویض کند و خود ، بی دغدغه زیر پرچم د مکرات های انقلابی که قدرت حاکمه را در دست داشته و د ر اتحاد با ارد و گاه سوسیالیستی قرار گیرند ، به سوی سوسیالیسم رهسپار گردد . بر این اساس ، هرگاه د مکرتهای انقلابی در قدرت قرار می گرفتند ، حزب توده می بایست نه بعنوان یک حزب مخالف ، بلکه به عنوان یک حزب حمایتگر وارد عمل می شد ، و از آنجاکه حزب توده حکومت را خرد بورژوائی ، و خمینی و طرفداران به اصطلاح خط امام را نماینده د مکراسی انقلابی وانمود می ساخت ، خود نیز رهبری خمینی را پذیرفته و پیرو " خط امام " شد و آشکارا در مخالفت و ضدیت با سیاست و صف مستقل پرولتری و سرکردگی طبقه کارگر ، به تبلیغ منظم و مداوم د نبالهروی از ارتجاع حاکم و توهم پراکنی نسبت به ماهیت و مقاصد ضد انقلابی حکومت ولایت فقیه پرداخت . مبتنی بر سیاست حمایتگری از رژیم حاکم ، حزب توده استراتژی خود را تشکیل جبهه متحدی از کلیه پیروان " خط امام " قرارداد و به عنوان پلانفرم آن ، اصول پنجگانه ای برای " خط امام " جعل نمود که کوچکترین مشابهتی به واقعیت خط امام نداشتند ، و چون اصول خط امام در حقیقت چیزی جز اصول ولایت فقیه نبود ، استراتژی حزب توده متحد کردن کلیه طرفداران ولایت فقیه — یعنی مرتجع ترین و ضد مکرات ترین عناصر — در برابر کل جامعه و مستحیل کردن طبقه کارگر و توده های زحمتکش و د مکرات در چنین جبهه ای به رهبری خمینی بود . حزب توده خط کشی میان انقلاب و ضد انقلاب را با " خط امام " انجام داده ، از یک سوارتجاع طبقاتی — مذهبی حاکم را انقلابی وانمود ساخت ، و از سوی دیگر آگاهانه ، عامدانه و تزویرکارانه ، به یک کاسه نمودن تمامی مخالفین ولایت فقیه و همسان و همسوجلوه دادن کمونیست ها و نیروهای د مکرات ، با بورژوازی لیبرال ، بورژوازی بزرگ ، سلطنت طلبان و سرسپردگان و کارگزاران امپریالیسم پرداخت . در تعقیب استراتژی فوق الذکر و با چنین مرزبندی میان انقلاب و ضد انقلاب ، حزب توده سیاست اتحاد بی قید و شرط با ارتجاع طبقاتی — مذهبی حاکم و مبارزه بی حد و مرز با نیروهای انقلابی و د مکرات را با قاطعیت تمام پیگیری کرد و بی سابقه ترین خیانت های فاجعه بار را در تمام تاریخ موجودیت خود نسبت به طبقه کارگر ، توده های زحمتکش و ستعدیده ، نسبت به د مکراسی ، انقلاب و مبارزه ضد امپریالیستی توده ها مرتکب گردید . حزب توده در سیاست حمایتگری از رژیم ولایت فقیه ، از اپورتونیسیم و رفرمیسم سنتی خویش فراتر رفته و در سنگر ضد انقلاب و ارتجاع حاکم جای گرفت و تا اخراج خود از صفوف متحدین و حامیان بی قید و شرط ولایت فقیه — که علیرغم میل حزب توده و فقط از جانب رژیم بر آن تحمیل گردید — داغ ننگین همکاری و همدستی ضد انقلابی با رژیم ولایت فقیه را بر پیشانی خود حفظ کرد .

۳ - قانونیکری به هر قیمت :

حزب توده به مقتضای شی حمایتگری خود ، و نیز بخاطر فقد آن هرگونه پایگاه توده‌ای ، قانون اساسی جمهوری اسلامی را تکیه گاه خود قرار داده و فعالیت در چهارچوب قانون را به عنوان تنها شیوه عمده بقا و فعالیت خود برگزید . تلاش برای کسب مشروعیت قانونی ، مشروعیت از بالا و از دیدگاه حکام اسلامی ، حزب توده را به تأیید قوانین ارتجاعی و ضد د مکرانیک موجود و انطباق مداوم خود با این قوانین و معیارها و ضوابط حکومتی واداشت . حزب توده در همان گام اول بخاطر وحشت از تکفیر شدن از جانب خمینی و مواجه شدن با ممنوعیت قانونی ، آخرین کلام در اپورتونیسیم و ارتداد ایدئولوژیک را مبنی بر اینکه گویا میان سوسیالیسم علمی و " اسلام امام خمینی " تفاوت بنیادی وجود ندارد ، به رژیم ولایت فقیه پیش پرداخت کرد . ادعای احسان طبری که گویا مونیسم ماتریالیستی همانا " توحید " مورد نظر فلاسف اسلامی است و حذف اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم و کمونیسم بعنوان هدف نهائی از برنامه سال . ۶۰ حزب (مصوب پلنوم هفدهم کمیته مرکزی) و تلاش های اپورتونیستی و مرتدانه ای از این دست ، همگی به منظور حفظ قانونیت حزب و مصونیت از تکفیر خمینی صورت گرفتند . حزب توده بدینسان همه چیز خود - حتی اعتقاد صرفا لفظی ، بی محتوا و همواره دروغین خود به مارکسیسم - لنینیسم - را به حواج گذاشت . درست است که رژیم اسلامی به موازات تحکیم پایه های خود و همانا به منظور سرکوب انقلاب و تثبیت ولایت فقیه جنبه های از قانون اساسی خود را نیز که در شرایط دیگری از توان قوا به آن تن داده بود عملا زیر پا گذاشت ، اما به هیچوجه این ادعا صحت ندارد که گویا قانون شکنی رژیم سبب توقف فعالیت حزب توده و نابودی آن گشته است ، زیرا حزب توده با اپورتونیسیم بیکرانش خود را پایه پا با سلطه ارتجاع و سرکوب همنا و همراه کرد و از هیچگونه خود شیرینی و خوشرقصی برای ولایت فقیه کوتاهی ننمود . حزب توده ، نه قربانی قانون شکنی رژیم ، بلکه قربانی سرسپردگی خود به قانون جمهوری اسلامی شد که جوهر هسته اصلی آن ، ولایت فقیه بود . نه باصطلاح " استحالہ "ی خط امام ، بلکه همانا پیروی از خط امام ، یعنی ولایت فقیه بود که نابودی حزب توده را بعنوان سرنوشت محتم و قابل پیشبینی آن رقم زد .

III — ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و منشأ تحلیل حزب توده از آن

رژیم جمهوری اسلامی، یک رژیم بناپارتیست مذهبی است که در شرایط توازن قوای منفی میان دوطبقه اصلی جامعه سرمایه داری ایران به قدرت رسید. روحانیت حاکم به مثابه یک کاست حکومتی، قدرت سیاسی را در ائتلاف موقت با بورژوازی لیبرال بدست گرفت و مواضع کلیدی قدرت را قبضه کرد و از آن به بعد، قدرت اصلی همیشه در دست روحانیت طرفدار ولایت فقیه بوده است. دولت اسلامی که روحانیت در رأس آن قرار گرفته، از همان ابتدا در کلیت خود — یعنی تمام جناح ها، جریان ها و عناصر تشکیل دهندگان — ارتجاعی و ضد انقلابی بود و شخص خمینی و خط امام، یعنی ولایت فقیه، نماینده و تجسم کامل آن بوده است. پایه جمهوری اسلامی، از همان آغاز بر ولایت فقیه، یعنی نفی صریح و مطلق اصل حاکمیت مردم قرار گرفت و هدف و تلاش آشکار و رسماً اعلام شده آن از همان ابتدا، مخالفت و مانعت از هر نوع دموکراسی، و انطباق جامعه با قوانین عهد دقیانوس فقه اسلامی بود. اما چون همین رژیم ارتجاعی از بطن یک انقلاب توده‌ای همگانی شکل گرفت و از همان لحظه برآمدن از بطن انقلاب به تقابل با حاکمیت مردم و دموکراسی و به ضدیت با انقلاب برخاست، پس انقلاب بهمن در نقطه اوج خود، یعنی همان زمانی که قدرت سیاسی به روحانیت منتقل شد شکست خورده بود و حاکمیت جدید از فردای قیام بهمن، هر روزه و در هر گام خود، وبه ویژه در جریان تسخیر سفارت آمریکا و زیرگرد و خاک شعارهای "ضد امپریالیستی" در حال عمق دادن به شکست انقلاب بهمن بوده است. از این رو، از همان فردای قیام بهمن، انقلاب، تنها در ضدیت انقلابی با رژیم جدید و پاگرفتن جمهوری اسلامی می توانست پیشروی کند، و نه آنگونه که حزب توده در برنامه خود اعلام می کرد، با "شکوفائی جمهوری اسلامی".

اینکه تحلیل حزب توده از رژیم جمهوری اسلامی از همان ابتدا غلط و وارونه و خلاف کلیه شواهد عینی بوده است، حقیقتی است مسلم. هر چند رهبری کنونی حزب می کوشد تا با توسل به تئوری استحاله رژیم ریشه سیاست های "غلط" و خیانت بار حزب توده را در دوران بعد از انقلاب توجیه و لاپوشانی نماید، مع الوصف این بازیگری به کارنامه سیاه و "انتقاد از خود" رهبری فعلی به خودی خود ریشه خیانت حزب توده و دلیل سقوط آن به ورطه همدستی و همکاری با ضد انقلاب را روشن نمی کند. تصور اینکه منشأ و سرچشمه اصلی تمامی فجایعی که حزب توده مرتکب شد، عدم شناخت آن از اسلام و شیعه و نظریه حکومتی ولایت فقیه بوده است، بدین معنی است که اگر بجای روحانیت شیعه، نیروی دیگری (مثلاً خرده بورژوازی — اعم از سنتی یا جدید — یا بورژوازی متوسط — اعم از صنعتی یا تجاری —) به قدرت می رسید، آنگاه تکرار خط مشی که حزب توده در قبال روحانیت در

پیش گرفت ، ایرادی نمی داشت ، وبه عبارت دیگر ، در خط مشی حزب توده فی نفسه اشکالی وجود نداشته ، بلکه اشکال اساسی در روحانیت شیعه بوده است که با خط مشی حزب توده انطباق نداشته است ! وانگهی مسئله اصلی در نقد مشی حزب توده این است که: بغرض که حزب توده شناختی کامل و کافی از اسلام و روحانیت شیعه و نظریه حکومتی ولایت فقیه می داشت ، آیامی توانست این شناخت خود را مطرح سازد و برپایه آن به افشاگری علیه رژیم جدید بپردازد ؟ آیا حزب توده با داشتن چنین شناختی به خود اجازه می داد که به جای حمایتگری از رژیم ، خط مشی مبارزه با آن را در پیش گیرد ؟ بطور قطع خیر ، زیرا آنچه که سبب اتخاذ مشی حمایتگری از رژیم و ولایت فقیه توسط حزب توده شد ، نه عدم شناخت آن از روحانیت شیعه و ولایت فقیه ، بلکه ناگزیری آن از تبعیت از تحلیل رفقای شوروی از حکومت ایران بود . سؤال اساسی و ریشه قضا در این است که حزب توده اجازه تحلیل مستقل را به خود نمی دهد و حتی اگر شناخت جامع و کاملی هم از ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی رژیم های حاکم بر ایران داشته باشد ، مادام که دیپلماسی شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در چهارچوب محاسبات بین المللی خود و در نبرد جهانی علیه امپریالیسم ، در حمایت از اینگونه رژیم ها خود را ذینفع حس کنند ، حزب توده موظف است شب را صبح جلوه داده و حتی علیه رژیم شناخت خود ، به حمایت از این رژیم ها برخیزد . حزب توده از منطق مبارزه طبقاتی حرکت نمی کند که شناخت یا عدم شناخت از نیروهای اجتماعی و جایگاه تاریخی و سمت گیری طبقاتی آنان در چگونگی خط مشی و تاکتیک های آن مداخله ای داشته باشد . حزب توده از آرایش نیروها در سطح جهان ، آنهم در چهارچوب دیپلماسی دولت های سوسیالیستی حرکت می کند و از اینرو رسالتی جز جوش دادن ائتلاف دولت های حاکم بر ایران با دولت سوسیالیستی را برای خود نمی شناسد . منطق این ائتلافات نیز بر تئوری انقلابات ملی و استفاده از تضادها و اختلافات دولت های جهان سوم با امپریالیسم استوار است ، و در چهارچوب همین تئوری انقلابات ملی و تکیه مجرد و یکجانبه بر ضدیت با امپریالیسم است که د مکراسی ، مبارزه طبقاتی و سازماندهی همزمنی طبقه کارگر برای قدرت قربانی می شوند و هرگونه اختلاف با امپریالیسم ، هرگونه اجنبی ستیزی به نام مبارزه ضد - امپریالیستی و هرگونه د ولتی کردن اقتصاد ، مستقل از ماهیت قدرت حاکمه ، مستقل از رابطه این دولت ها با طبقات و نظام مسلط تولیدی در جامعه ، و مستقل از اینکه چه حاصل و نتیجه ای برای طبقه کارگر دارند ، " مرفی ، مردمی و انقلابی " ارزیابی می گردند . در این قماش از تئوری انقلابات ملی ، معیار انقلابی یا ارتجاعی بودن ، نه چگونگی موضع در قبال طبقه کارگر ، بلکه صرفا میزان سرسپردگی یا استقلال طلبی از امپریالیسم است . مادام که این معیار پابرجاست و مادام که منطق آرایش نیروها در سطح جهان منطق مبارزه طبقاتی و همزمنی و حاکمیت پرولتاریا را تحت الشعاع قرار داده و نفی می کند ، دستیابی به شناخت

درست از روحانیت شیعه و ولایت فقیه — یا هر حکومت دیگری — نه به معنای ریشه‌یابی شکست‌های حزب توده خواهد بود ، نه مانع تکرار آنهادر شرایط دیگر خواهد شد . ریشه شکست‌های فاجعه‌بار حزب توده در ارزیابی " اشتباه " از روحانیت حاکم نبوده ، بلکه در آن است که حزب توده یک حزب نیست و نمی‌تواند به مثابه یک حزب و متأثر از نگاه اجتماعی خود به تحلیل مستقل و اتخاذ یک خط مشی مستقل دست زند . تحلیل حزب توده وابسته به تحلیل شوروی و تابعی از افت و خیز دیپلماسی آن کشور با دولت‌های ایران است . ریشه شکست‌ها و خط مشی فاجعه‌بار حزب توده ، نه در عدم شناخت کافی از روحانیت شیعه و ولایت فقیه ، بلکه در بنیادهای تئوریک " انقلابات ملی " و " راه‌رشد غیر سرمایه‌داری " است که به او امکان و اجازه نمی‌دهند با منطق مبارزه طبقاتی و از موضع طبقه کارگر به ارزیابی روحانیت شیعه — یا هر نیروی اجتماعی و هر دولت دیگری — بپردازد . از اینرو نقد ریشه‌ای ، صادقانه و انقلابی مشی حزب توده در قبال جمهوری اسلامی (و همچنین در قبال رژیم شاه) بایستی به نقد صریح وابستگی این حزب به دیپلماسی اتحاد شوروی و به نقد و طرد بنیادهای تئوریک رویزیونیستی این حزب منجر شود . برای درس‌گیری از سرنوشت فاجعه‌بار حزب توده بجز این راه دیگری وجود ندارد .

IV - حزب توده و انترناسیونالیسم پرولتری

انترناسیونالیسم پرولتری برای حزب توده معنای جز مقدم قرار دادن منافع دیپلماتی دولت اتحاد شوروی بر منافع انقلاب کارگری در ایران، تابع ساختن استراتژی حزبی در عرصه ملی به رقابت اقتصادی دولت های سوسیالیستی با دولت های سرمایه داری، و تفویض حق تحلیل مستقل از شرایط کشور و حق اتخاذ خط مشی و تاکتیک های مستقل و منطبق بر ویژگی های ملی هر کشور به تحلیلگران و سیاست پردازان اتحاد شوروی، ندارد. در قاموس حزب توده انترناسیونالیسم پرولتری فقط در رابطه با اردوگاه سوسیالیستی (در واقع اتحاد شوروی) و آنهم در رابطه یکجانبه خدمتگزاری و فداکاری پرولتاریای کشورها برای اردوگاه سوسیالیستی خلاصه می گردد و توقع یاری و پشتیبانی از اردوگاه سوسیالیستی برای پیشرفت نهضت های کارگری در این یا آن کشور، "ناسیونال کمونیسم" و "ضدیت با شوروی و اردوگاه" تلقی می گردد، و درست برپایه چنین تحریفی از انترناسیونالیسم پرولتری است که حزب توده وحدت نظر و عمل کمونیست ها در مقیاس جهانی را تا حد سلب اختیار و اجازه فکر کردن مستقل از خود، و تا حد مسخ همبستگی جهانی طبقه کارگر کمونیست ها به وابستگی احزاب به حزب کمونیست اتحاد شوروی تنزل می دهد. این وابستگی و عدم استقلال تحت عنوان "انترناسیونالیسم" چنان در هستی و ساخت حزب توده ریشه دوانده است که عالی ترین ارگان رهبری این حزب، نه تنها در اتخاذ خط مشی ها و تدوین برنامه ها و موضع گیری های داخلی و جهانی خود، بلکه در امور تشکیلاتی و برآماری ها و جابجائی های درونی خود نیز مسلوب الاراده است و در هیچ زمینه اساسی بدون کسب تکلیف از شعبه بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی قادر به اتخاذ تصمیم نیست، در واقع، حزب توده و بالاترین ارگان تصمیم گیری آن در مقابل این شعبه پاسخگوست و نه در برابر کنگره حزبی و در مقابل طبقه کارگر ایران. این تحریف عملی از انترناسیونالیسم، در شمره و محصول عملی خود نه تنها به انترناسیونالیسم پرولتری و حتی به مقاصد حزب توده در خدمت به منافع شوروی در ایران کوچکترین کمکی نکرده، بلکه با حمایت از دولت های ارتجاعی شاه و خمینی و خیانت به پرولتاریا، دیکراسی و انقلاب ایران، به یک ضدارزش تبدیل شده، بزرگترین لطمات را به انترناسیونالیسم پرولتری و اعتبار و حیثیت اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی نزد طبقه کارگر و زحمتکشان ایران زده است.

انترناسیونالیسم پرولتری، چیزی نیست مگر همبستگی بین المللی کارگران در بیکار برای براندازی قدرت سرمایه و نظام بهره کشی و بنیاد کردن نظام سوسیالیستی. در این رابطه، وظیفه پرولتاریای هر کشور، مقدم بر هر چیز، انقلاب در همان کشور و سرنگون کردن بورژوازی خودی است. یکی از شروط اساسی پیروزی قطعی پرولتاریای ایران در انجام این هدف، اتحاد

با اردوگاه سوسیالیستی ، کارگران کشورهای سرمایه داری و جنبش های رهائی بخش انقلابی است . بدین اتحاد ، تحکیم دولت پرولتری ، گذاری واسطه به سوسیالیسم وشالوده — ریزی فنی و مادی سوسیالیسم ناممکن خواهد بود . تلاش پرولتاریای ایران در ایجاد و تحکیم این اتحاد و همبستگی بایستی با حفظ موضع انتقادی خود نسبت به انحرافات و ضعف های احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیست صورت گیرد . پرولتاریای ایران بهیچوجه نباید استراتژی انقلابی خود را در مبارزه طبقاتی ، برمنطق دیپلماسی پرولتاریای دوقدرت — که روابط دولت های سوسیالیست بادولت های سرمایه داری را تنظیم می کند — منطبق سازد . این دیپلماسی ، خودبایستی تابعی از نحوه و درجه رشد انقلاب جهانی پرولتاریائی ودر خدمت آن باشد .

مضاف براین ها ، استقلال کامل و برابری حقوق احزاب در رابطه انترناسیونالیستی ، یک اصل اساسی مارکسیستی — لنینیستی است که همواره باید مورد تأکید و رعایت قرارگیرد ، بی آنکه ضرورت تبادل نظر ، تبادل تجربیات ، همکاری و همبستگی همه جانبه احزاب و سازمان های جنبش جهانی کمونیستی مورد تردید قرارگیرد . در شرایط کنونی جنبش جهانی کارگری هر نوع مرکزیت بین المللی برای هدایت احزاب کمونیست (خواه بطور رسمی ، خواه بطور ضمنی) به رشد همبستگی بین المللی جنبش انقلابی پرولتاریا آسیب می زند و از این — رو پذیرش هر نوع رهبری بین المللی برفراز ارگان های رهبری و تصمیم گیری احزاب طبقه کارگر در سطح ملی ، در شرایط کنونی مضر و مختل کننده است .

مرزبندی با تحریف عملی زبانبار حزب توده از انترناسیونالیسم پرولتری ، درعین حال و همزمان مستلزم مرزبندی قاطع با جریانات بورژوائی و خرد بورژوائی رنگارنگی است که درحرف شعار سوسیالیسم می دهند و سنگ پرولتاریا را به سینه می زنند ، ولی با اطلاق " سوسیالیسم امپریالیسم " یا " امپریالیسم " و یا " دول کارگری منحط " به کشورهای اولت های سوسیالیسم و دشمنی ورزیدن نسبت به آنان ، به طرق گوناگون عدم امکان پیروزی سوسیالیسم دریک را تبلیغ کرده ، دستاورد های ساختمان سوسیالیسم را تخطئه می کنند و بدینسان تخم پو و بیهودگی را در جنبش طبقه کارگرمی افشانند . مبارزه بی امان با این دشمنان نقاب سوسیالیسم ، ضرورت اجتناب ناپذیر پیشروی طبقه کارگر به سوی انقلاب سوسیالیستی و پیوند انترناسیونالیستی آن در عرصه جهانی است .

V - اصول حاکم بر تشکیلات کمونیستی :

سانترالیسم د مکراتیک، اصل تنظیم کننده فعالیت تشکیلات کمونیستی؛ مبارزه ایدئولوژیک، منبع زندگی و سلامت حزب؛ وانتقاد وانتقاد از خود، شرط اصلاح مد اومگا مهای حزب وانطباق مد اوم آن باروند مبارزه طبقاتی است. لگد مال شدگی و نابودی این هرسه اصل - که زاهم اصول حاکم بریک حزب کارگری لنینی اند - نه تصادفی است و نه آنگونه که بعضا عنوان می شود صرفاً ناشی از خصال فردی رهبران، یا عوارض دوران طولانی مهاجرت، دوری از ایران و ماندن در دایره مسدود مهاجرین است. ریشه اصلی را باید در منطق حاکم بر موجودیت و کارکرد این حزب جستجو کرد. فی المثل اگر حزب توده پس از برگزاری کنگره های اول و دوم دهها سال است که بانقض آشکار اساسنامه خود، از تشکیل کنگره گریخته است، اساسانه به دلیل غلبه روحیه فرماندهی و خودکامی در دستگاه رهبری، یا سانترالیسم افراطی و یا تمرکز رهبری در خارج و عدم امکان فراخوان نمایندگان از داخل کشور، بلکه بدین سبب بوده است که در این حزب، کنگره به عنوان بالاترین ارگان تصمیم گیری، موضوعیت خود را از دست داده است. بالاترین ارگان تصمیم گیری حزب توده بیرون از این حزب و برفراز آن قرار دارد. کنفرانس ها و گرد هم آئی های احزاب برادرو مصوبات آنها، جای کنگره حزبی و مصوبات آن را برای حزب توده گرفته اند. هنگامی که خط مشی و خطوط برنامه و تاکتیک حزب توده از مصوبات این اجلاس و از مقتضیات دیپلماسی دولت اتحاد شوروی نتیجه می شوند، کنگره نه تنها نالایم و بی موضوع، بلکه مختل کننده و مزاحم خواهد بود. به همین منوال، کنگره موضوعیت خود را برای انتخاب کمیته مرکزی و عزل و نصب رهبران نیز از دست می دهد، زیرا کمیته مرکزی نه مجری تصمیمات کنگره و نه پاسخگوی آن است. انتخاب همه ارگان ها از پائین تا بالا، در تشکیلاتی که کارکرد حزبی ندارد، در تشکیلاتی که پایه اجتماعی و تأثیر پذیری از آن ندارد و فقط بمطابه دستگاه رله یک دیپلماسی معنی و کارکرد دارد، طبعاً جای خود را به برگماری و انتصاب حتی در بالاترین ارگان رهبری آن، یعنی کمیته مرکزی می دهد (کما اینکه در "کنفرانس" اخیر حزب که آئینه تمام نمای اصول حاکم بر تشکیلات حزب توده است - انتصاب نوع خاصی از افراد برای شرکت در آن و انتصاب کمیته مرکزی جدید طبق "لیست جدید از پیش تعیین شده" با وضوح تمام این شیوه های حاکم را به نمایش گذاشت) و در تشخیص صلاحیت رهبران، معیارهای دیگری بجز میزان صلاحیت آنان در رهبری جنبش طبقه کارگر در کشورشان ملاک قرار داده می شود، و بزرگترین خیانت ها و ضربات مهلک این رهبران بر جنبش انقلابی طبقه کارگر، دلیلی برای قطع حمایت از آنان و عزلشان از موضع رهبری به حساب نمی آید.

در تشکیلاتی چون حزب توده که به مقتضای منطق وجودی و کارکردی خود، هر گونه

استقلال رأی و ارزیابی و تحلیل مستقل و هرگونه اختلاف نظر در جنبش جهانی کمونیستی را ضدیت با شوروی تلقی می‌کند، در تشکیلاتی چون حزب توده که تمامی نظرات و خطوطش را از تحلیلگران و صاحب‌نظران اتحاد شوروی می‌گیرد و مادام که خود آنان به ناد رستی این نظرات و خطوط نرسیده و باب انتقاد از نظرات خود را نگشایند، به خود اجازه نمی‌دهند که حتی در ضمیر خود تردیدی نسبت به صحت مطلق آنها و ضرورت تبعیت بی‌چون و چرا از آنها را به خود راه دهد، بدیهی است که جاری شدن مبارزه ایدئولوژیک و پایبندی به انتقاد و انتقاد از خود نیز موضوعیت نداشته و با منطق موجودیت و کارکرد چنین تشکیلاتی در تقابل قرار گیرد. تضاد فی‌نفس است که در حزب توده هرگونه مکراسی طلبی تشکیلاتی، هرگونه مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد را — حتی در شرایطی که این حزب بزرگترین فاجعه تاریخ موجودیت خود را در دوره حاکمیت ولایت فقیه به بار آورده است — "تشکیلات شکنی" تلقی کرده، برچسب "ضد شوروی" به منتقدین می‌زند. سانترالیسم د مکراتیک، مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد و انتقاد از خود، با منطق وابستگی حزب توده در تضاد است و مادام که این منطق پابرجاست هرگونه تلاش برای "فشار از پائین" به منظور تحمیل این اصول حزبی به دستگاه رهبری حزب (دستگاه رهبری‌ئی که عزل و نصب در اختیار "پائین" نیست) بی‌نتیجه و اتلاف وقت و انرژی است. درد اصلی حزب توده، نه قدرت طلبی و فساد و فسیل شدن این یا آن فرد در دستگاه رهبری، نه نقض اصل رهبری جمعی، و نه دوری از کشور و گرفتار شدن در عسوارض مهاجرت است تا بانسخه‌های ساده‌پندارانه‌ای چون جابجائی رهبران، برگماری جوانان به کادر رهبری، انتقال رهبری به داخل کشور یا مثلا برگزاری یک پلنوم وسیع همچون پلنوم چهارم کمیته مرکزی قابل درمان باشد. مادام که منطق وابستگی بر موجودیت حزب توده حکومت می‌کند، تمامی این تحولات و تغییرات اصلاح طلبانه — اگرهم میسر باشند — در چهارچوب همین منطق و همین موجودیت صورت خواهند گرفت و در آن مستحیل خواهند شد. "خانه از دار بست ویران است"!

VI — برنامه جدید حزب توده

این برنامه در چهارچوب تلاش های "گردانندگان" و "رهبری" حزب توده برای مهار بحران تهیه شده و قاعدتاً "تدوین کنندگان" آن همه آنچه را که "اعتقاد قلبی" شان است روی کاغذ نیاورده اند و سعی کرده اند تا آنجا که ممکن بوده برنامه شان را بارنگ و لعاب "انقلابی" و "چپ" بیارایند تا توده های صادق و انقلابی را آچمز کنند. ولی علیرغم این تفلاها و شگردها، برنامه جدید حزب توده سند ورشکستگی سیاسی و ایدئولوژیک آن است. این برنامه، اساساً همان برنامه انقلاب "ملی" — دموکراتیک است که "راست" آن در برنامه ۵۴ در ائتلاف با بورژوازی به اصطلاح "ملی" تجربه شد و شکست خورد، و "چپ" آن در برنامه سال ۶۰ و در اتحاد با خمینی و پیروان با اصطلاح "ضدامپریالیست" خط امام. این برنامه تمامی تحولات در مناسبات سیاسی با امپریالیسم و بویژه با امپریالیسم آمریکا را که پس از انقلاب بهمن صورت گرفت مسکوت گذاشته، وابستگی سیاسی رژیم ولایت فقیه را به امپریالیسم القاء می کند تا محملی برای انقلاب "ملی" فراهم سازد. انقلاب "ملی" برای حزب توده الگوئی است به عاریت گرفته شده از تئوریسین ها و آکادمیسین های اتحاد شوروی — و از این رو مقدس و لا یتغیر — که تمامی واقعیات عینی ایران بایستی به تبعیت از آن مورد تحریف قرار گیرند. براین اساس، برنامه جدید حزب توده کماکان ایران را کشوری چند ساختی که در آن سرمایه داری نظام مسلط بهره کشی را تشکیل نمی دهد، طبقات در آن شکل قطعی به خود نگرفته اند، جلوه گرمی سازد؛ تضاد عمده را تضاد میان خلق و امپریالیسم، و مبارزه طبقاتی را در مراحل جنینی و ابتدائی آن تصویر می کند؛ طبقه کارگر ایران را حقیر و ناتوان و فاقد صلاحیت رهبری انقلاب معرفی کرده، ضرورت ائتلاف آن با بورژوازی و خرد بورژوازی در یک جبهه واحد و پذیرش رهبری آنها را استراتژی خود اعلام می کند؛ توده عظیم نیمه پرولتاریای حاشیه شهرها را، در سایه گرفته، آنان را نیروی دهقانی جامی زند و برده برخانه خرابی این جمعیت عظیم توسط حاکمیت سرمایه بر روستا و بر مضمون ضد — سرمایه داری عصیان آنان می کشد؛ در وجود بزرگ مالکی انقراض می کند و مسأله محوری دهقانان را اصلاحات ارضی قلمداد می کند و مناسبات مسلط بر روستا را مناسبات فئودالی و انموسود می سازد؛ بورژوازی متوسط را — که عدم امکان ائتلاف با آن در حوادث پس از انقلاب به اثبات رسید (و همین خود برای اثبات آنکه انقلاب ایران دیگر "ملی" نیست کفایت می کرد) — مجدداً نیروئی "ضدامپریالیست" که می تواند انقلاب ایران را همراهی کند معرفی می کند و بنا توسری زدن به طبقه کارگر و انکار حق تعیین سرنوشت ملل، با دفاع از تمامیت ارضی کشور و قسم به "میهن پرستی" خود، به آن امتیاز می دهد. این برنامه کماکان تصریح می کند که "سمت گیری سوسیالیستی" را به رهبری جبهه متحد خلق هدف قرار داده است؛ یعنی

همان هدف ثابتی را که برنامه‌های سال ۵۴ و سال ۶۰ دنبال می‌کردند : سیاست خارجی دوستانه با اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی و تجارت با آنها بجای تجارت با امپریالیست‌ها توسط دولت بورژوازی حاکم بر ایران .

این برنامه " ملی " که تلاشی است برای از زیر ضرب خارج کردن نظام مسلط سرمایه‌داری و انکار خصلت نیرومند ضد سرمایه‌داری انقلاب دمکراتیک ایران ، در عین حال چشم پوشی آشکاری است بر تمامی نتایج فجیع و عبرت‌انگیز برنامه سال ۶۰ (که خود محصول و ادامه منطقی برنامه سال ۵۴ بوده است) و تحولات و تجربیات پس از انقلاب در عرصه مبارزه طبقاتی . برنامه ۶۰ با برنامه ۵۴ و روحانیت بار دیگر با بورژوازی " ملی " جایگزین شده است (البته با حفظ یک حساب ویژه برای روحانیت و انقلابی دانستن ضمنی نهادهای سرکوبگر آن !) برنامه جدید حزب توده برنامه تکرار فاجعه‌های کهنه ؛ اثبات " استقلال " کامل آن از ایران و تأثیر ناپذیری اش از مسائل مردم و انقلاب ایران ؛ و بالاخره ، سند قاطع اصلاح ناپذیری این حزب است .

VII - راه برون رفت از بحران

حزب توده از بالا تا پایین و در تمامی عرصه‌های ایدئولوژیک ، سیاسی و تشکیلاتی غرقه در بحران و طوفان است . ممکن است برخی تصور کنند که منشاء بحران ، فرار رهبری از نقد سیاست خود در قبال رژیم اسلامی با توسل به تئوری " استحاله " است و اگر رهبری اعتراف کند که روحانیت را به درستی نمی‌شناخته و فاجعه حزب توده محصول یک خطای معرفتی در محدوده ارزیابی از روحانیت بوده است ، مسائل حل خواهند شد ؛ یا برخی تصورکنند ضعف‌ها و بی‌کفایتی‌های اعضای رهبری باعث این بحران شده است و با تعویض رهبران ، ریشه بحران نیز خواهد خشکید . شاید برخی نیز براین باورند که برگزاری یک پلنوم وسیع که خطای معرفتی در حیطه ارزیابی از روحانیت شیعه و انتقاد از تاکتیک های خوش باورانه و بررسی علل غافلگیری حزب در تهاجم رژیم و نیز گسترش د مکراسی حزبی ، بهبود شیوه‌های کار و تزریق کاد رهای جوان تر را در دستگاه رهبری مورد بررسی و تصمیم گیری قرار دهد ، مسائل ریشه‌کن خواهند شد و حزب توده ، خواهد توانست سرخفت بلند کرده و با زهم به داعیه خود مبنی بر " حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران " ادامه دهد و بر " افتخارات چهل ساله " خود بی‌بالد !

اما بحران حزب توده ، که پس از فاجعه همکاری ضد انقلابی آن با رژیم ولایت فقیه - و آن‌هم به خاطر متلاشی شدنش بدست " خط امام " و نهاد های " انقلابی " و باد ستور شخص خمینی " ضد امپریالیست " ! - سر باز کرده و خود نمائی کرده است ، بحرانی نیست که بتوان آن را در خط مشی حزب توده در قبال رژیم اسلامی و نتایج آن محصور کرده و در همین محدوده ریشه یابی کرد . " خطا " و خیانت حزب توده در دوره پس از انقلاب ، خود تداوم یک خط سابقه دار و میوه تلخ درختی بود که ده‌ها سال آبیاری شده بود . نطفه واقعی بحران از زمانی بسته شد که حزب توده از حزب بودن استعفاء داد و به یک بلندگوی بی اختیار و مسلوب الاراده و مسلوب المغز تبدیل شد ؛ ولی در عین حال داعیه حزب بودن خود بویژه حزب طبقه کارگر بودنش را حفظ کرد و دیپلماسی دولت های سوسیالیستی یاد ولت های سرمایه داری را خط راهنمای استراتژی و تاکتیک خود در قبال دولت حاکم بر ایران قرار داد . حتی اگر این دیپلماسی‌ها بدون انحراف و کاملاً منطبق با اصول لنینی همزیستی مسالمت آمیز می‌بودند ، انطباق خط مشی حزبی در عرصه ملی بر این دیپلماسی به فاجعه منتهی می‌شد ؛ تنها می‌بایست انقلابی در می‌گرفت و پای حزب توده به ایران باز می‌شد تا این فاجعه به عینیت در می‌آمد ؛ و این فاجعه می‌بایست اتفاق می‌افتاد تا بحران خود را به نمایش می‌گذاشت . منشاء بحران حزب توده ، در خط راهنما قرار دادن دیپلماسی دولت سوسیالیست بسا دولت سرمایه داری برای خط مشی خود در قبال دولت های حاکم بر ایران است . این خط مشی

بر حمایتگری از دولت‌های ارتجاعی و ضد دموکراتیک ، بر تعطیل و تخطئه مبارزه طبقاتی ، بر تقابل با دموکراسی و همسوئی و همدستی با سرکوب طبقه کارگر ، زحمتکشان و نیروهای انقلابی و ترقیخواه مبتنی است و تجربه در همه موارد مشابه نشان داده و در ایران نیز به برجسته‌ترین نحو نشان داد که خود این احزاب حمایتگر نیز قربانی همین خط مشی خود می‌شوند . با توجه به این واقعیت ، ریشه بحران حزب توده در وابستگی آن به دیپلماسی دول‌سوسیالیست قرار دارد و هر تلاشی برای احیاء این حزب ، فقط به احیاء فاجعه منتهی خواهد شد و چنین تلاشی محکوم است .

برای برون‌رفت از بحران حزب توده ، فقط یک راه باقی است: برون‌رفت از حزب توده !